

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020724**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع**: حقیقت استعمال /مبحث وضع /مقدمات

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات گذشته به بحث از حقیقت استعمال وارد شدیم. به تناسب این بحث، به تبیین حقیقت ارادۀ استعمالی، ارادۀ جدی و ارادۀ تفهیمی و گونه­های مختلف آن پرداختیم و در این جلسه به تکمیل بحث خواهیم پرداخت.

# رابطۀ مراد تفهیمی با مراد استعمالی و مراد جدّی

بحث در این بود که ما پدیده­ای داریم که نامش مراد تفهیمی است؛ مراد تفهیمی می­تواند مراد استعمالی یا غیر استعمالی باشد.

همچنین پدیده­ای داریم که نامش مراد جدّی است. مراد جدی، مراد تفهیمی نیست. مراد جدی آن داعی و انگیزه­ای هست که متکلم از کلامش دارد و آن را به مخاطب تفهیم نمی­کند. بر همین اساس که مراد جدّی توسط متکلم تفهیم نمی­شود باید دید چه چیزی کاشف از آن است؟

**سؤال**: مقصودتان از این که مراد جدیّ، به مخاطب تفهیم نمی­شود آن است که دائماً تفهیم نمی­شود؟ به عبارت دیگر ممکن است گاهی تفهیم شود ولی لزوماً اینگونه نیست که تفهیم شود؟

**پاسخ**: خیر؛ مراد جدی که مدّ نظر ما است هیچ­گاه تفهیمی نیست؛ در ادامه توضیح خواهیم داد که اگر مراد جدّی، مقصود بالتفهیم باشد همین که متکلم قصد تفهیمش را دارد کافی است برای آنکه بر عهدۀ متکلم گذاشته شود؛ یعنی آنچه ظهور کلام محسوب می­شود همین چیزی است که متکلم قصد تفهیم آن به مخاطب را دارد و در بحث مراد تفهیمی همین ظهور بر علیه متکلم حجت است.

آنچه از مراد جدی پرده بر می­دارد غلبۀ نوعی مطابقت مراد تفهیمی با مراد جدّی است؛ این غلبۀ نوعیه سبب می­شود عقلاء یک اصالة التطابق به مناط اماریت و کاشفیت تأسیس کنند. عقلاء می­گویند اگر شخصی مراد تفهیمی داشته باشد اصل اولی آن است که مراد تفهیمی­اش جدّاً نیز اراده شده باشد. البته آنچه موضوعِ مراد جدّی است مراد تفهیمی تصدیقی است نه مراد تفهیمی تصوری؛ چون گاهی ممکن است متکلم مراد تفهیمی تصوری هم داشته باشد ولی چنین مراد تفهیمیی موضوع مراد جدّی نیست.

## ظهور حال متکلم بر تطابق ارادۀ جدی با ارادۀ تفهیمی

مرحوم شهید صدر از تعبیر ظهور حال متکلم استفاده نموده­اند و فرموده­اند ظهور حال متکلم، کاشف از ارادۀ جدی است[[1]](#footnote-1). به عقیدۀ ما این تعبیر هم درست است و هم درست نیست. توضیح مطلب از این قرار است که:

### شرائط احراز تطابق ارادۀ جدی با ارادۀ تفهیمی

#### شرط اول: نبود قرینه بر عدم تطابق

به لحاظ عقلائی مراد تفهیمی تنها در صورتی موضوعِ مراد جدّی و کاشف از آن است، که متکلم ولو در خارج از کلامش، قرینه­ای بر نبود ارادۀ جدّی در کلامش، اقامه نکند. ممکن است متکلم در داخل کلام، قرینۀ متصلی بر جدّی نبودن مراد تفهیمی اقامه نکند؛ اما در خارج از کلامش، قرائن منفصلی بر جدّی نبودن مراد تفهیمی­اش وجود داشته باشد. مثلاً در تخصیصات و تقییدات منفصل، در حقیقت، مخاطب متوجه می­شود متکلم از کلامش، عام یا مطلق را به طور جدّی اراده نکرده بوده است؛ پس تقییدات و تخصیصات منفصل، قرینۀ منفصله است بر جدّی نبودن ارادۀ تفهیمی.

پس نکتۀ اول آن است که مراد تفهیمی، تنها در صورتی کاشف از مراد جدّی است که متکلم قرینه­ای بر جدّی نبودن مراد تفهیمی، اقامه نکرده باشد.

#### شرط دوم: نبود فضای تقیه، فضای شعر و مانند آن

نکتۀ دومی که در کشف مراد جدّی دخیل است، آن است که کلام در فضای تقیه و مانند آن صادر نشده باشد. اگر متکلم در فضای تقیه مطلبی را بیان کند، هر چند ممکن است کلامش، واقعاً مطابق مراد جدّی وی بوده باشد، اما به دلیل اینکه حتی اگر کلامش، مطابق مراد جدی­اش نباشد نیز ناچار است این کلام را بیان کند، مطابقت آن با مراد جدّی برای ما قابل احراز نیست. به عبارت دیگر در فضایی که متکلم چه ارادۀ جدی داشته باشد و چه نداشته باشد، صدور کلام از وی قطعی باشد، هر چند مطلبی را به مخاطب تفهیم کرده اما این مراد تفهیمی کاشف از مراد جدّی وی نخواهد بود.

لازم به ذکر است که در چنین فضایی نیز ممکن است کلام متکلم با مراد جدّی وی مطابق باشد اما مشکل آن است که ما نمی­توانیم کلامش را کاشف از ارادۀ جدّی او بدانیم؛ پس ما نمی­خواهیم این فضا را قرینه بر عدم ارادۀ جدی قرار دهیم بلکه می­خواهیم بگوییم بود و نبود ارادۀ جدی در چنین فضایی قابل کشف نیست.

به طور مثال وقتی مخصص و مقیدی از متکلم به دست ما برسد، قرینه می­شود بر عدم تطابق مراد تفهیمی با مراد جدّی؛ اما ما نمی­خواهیم فضای تقیه را قرینه بر عدم تطابق قرار دهیم بلکه می­خواهیم بگوئیم در چنین فضایی قرینه بر تطابق نداریم نه این که قرینه بر عدم تطابق داشته باشیم؛ بر خلاف مثال تخصیص و تقیید که قرینه بر عدم تطابق داریم.

عدم احراز تطابق بین مراد تفهیمی و مراد جدّی در جایی که فضای تقیه معلوم بالتفصیل باشد، روشن است؛ اما از برخی کلمات مرحوم حاج آقا رضا همدانی استفاده می­شود اگر با چند کلام روبرو باشیم که به نحو اجمالی بدانیم در یکی از آن­ها زمینۀ تقیه وجود دارد، دیگر نمی­توان این چند کلام را با مراد جدّی متکلم هماهنگ دانست. البته ما در اینجا با مرحوم حاج آقا رضا موافق نیستیم و معتقدیم علم اجمالی به فضای تقیه، مانع تمسک به اطراف احتمال نیست. به تعبیر دقیق­تر، علم اجمالی مزبور، این چند کلام را فی­الجمله از حجیّت ساقط می­کند نه بالجملة؛ در نتیجه اگر سه کلام وجود داشته باشند که مفادشان واحد است و ما بدانیم در یکی از این­ها فضای تقیه وجود داشته، فقط آن بعضِ لا علی التعیین از حجیّت ساقط می­شود ولی سائر موارد از حجیت ساقط نمی­شود. اگر سه کلام هم­مضمون داشته باشیم که بدانیم دست­کم در یکی از آن­ها فضای تقیه وجود داشته همان یکی به نحوِ لا علی التعیین از حجیّت ساقط شده و دو تای دیگر به نحوِ لا علی التعیین حجت می­مانند و با فرض اتحاد مضمون، می­توان همین مقدار را برای اثبات آن مضمون کافی دانست. ما این بحث را اخیراً در جلسات درس فقهمان توضیح داده­ایم.

بنابراین تعبیر «کاشف بودن ظاهر حال متکلم از ارادۀ جدی» به معنای آن است که ظاهر حال متکلم این باشد که کلامش در فضای تقیه صادر نشده است؛ پس برای کشف ارادۀ جدّی باید اولاً قرینه­ای بر عدم تطابق ارادۀ جدی با ارادۀ تفهیمی وجود نداشته باشد؛ در ثانی ظاهر حال متکلم این باشد که کلامش در فضای تقیه و مانند آن صادر نشده است.

فضای شاعرانه نیز همچون فضای تقیه است. فضای شعری اساساً فضای تخیّل است لذا کاربست تعابیری همچون «مِی» و «مِی­پرستی» در اشعار حافظ، کاشف از مراد جدّی او نیست. یعنی نمی­توانیم بگوییم مراد جدّی حافظ، همان شراب واقعی بوده است. البته گاهی قرائن خاصی وجود دارد که نشان می­دهد متکلم ارادۀ جدی نداشته است اما با صرف نظر از وجود قرینه بر نبود ارادۀ جدی، گاهی همین مقدار که متکلم در فضای شاعرانه است، مانع می­شود مراد جدّی متکلم را کشف کنیم.

خدا رحمت کند مرحوم ادیب نیشابوری را؛ ایشان شعری دارد که می­گوید «من خدا، من خدا، من خدایم» و شروع به تعریف و تمجید از خود می­کند؛ سپس در موضعی از شعر خود می­گوید:

«این همه بیهده ژاژخواهی نیست جز بهر طبع آزمایی»

«ورنه اندر شعار گدایی من همان باستانی گدایم»

ادیب می­گوید این همه خدایم خدایم که گفتم در فضای شاعرانه و تخیّل است و جز طبع آزمایی هدفی ندارم.

مرحوم آقای مطهری در تماشاگه راز در مورد حافظ به این نکته به شکل مفصل اشاره می­کنند.

پس دو نکته باید از هم تفکیک شود؛ گاهی با توجه به قرائنی که در خود اشعار یا در خارج از آن وجود دارد، می­دانیم امثال حافظ اهل «مِی» و «مِی­پرستی» نبودند؛ اما بحث دوم آن است که نه اینکه قرینه بر عدم تطابق داریم، بلکه قرینه بر تطابق نداریم و آن را احراز نمی­کنیم؛ لذا نظامی به فرزندش می­گوید:

«در شعر مپیچ و در فن او اکذب اوست احسن او»

یعنی هرچه دروغش بیشتر باشد، زیباتر است چون زبان شعر، یک زبان دیگر است.

مرحوم آقای مطهری در همان تماشاگه راز این مثال را مطرح می­کنند؛ ایشان می­فرماید یکی از زهّاد مهم تهران چنین شعری سروده است:

«این گنبد بزرگ که در مسجد شَه است درپوش کوچکی است ز قاب غذای ما»

در زمان­های قدیم روی غذا را با یک قاب که شبیه گنبد بوده می­پوشاندند. این شاعر گنبد را به قاب تشبیه کرده و در مورد شاه تهران می­گوید که این گنبد تازه سرپوشی کوچکی است ز قاب غذای ما. این زاهد در فضای شاعرانه چنین تشبیهی را به کار برده در حالی که اصلاً اهل این چیزها نبوده.

مرحوم میرزا حبیب خراسانی با ادیب نیشابوری \_که ادیب اول است و نامش میرزا عبدالجواد است\_ رفاقت داشتند؛ میرزا حبیب از ژاژخواهی ادیب نیشابوری خوشش نمی­آید و شعری بسیار زیبا را در جواب او سروده است که در آن به جای «من خدا، من خدا، من خدایم» گفته «من گدا، من گدا، من گدایم»؛ «از گدا جز گدایی نیاید» یعنی از گدا، خدایی بر نمی­آید؛ می­گویند ادیب نیشابوری از این جواب میرزا حبیب ناراحت شده بوده که خودت فضای شاعرانه را می­شناسی پس چرا ما را ضایع کردی. میرزا حبیب می­خواهد بگوید حتی در فضای شاعرانه هم اشخاص نباید ادعای خدایی کنند. این خودش یک نوع تخیّل در فضای شاعرانه است یعنی کأن در فضای شاعرانه هم نباید چنین حرف­هایی مطرح شود.

**سؤال**: پس گویا مرحوم نجاشی نیز که در قدح برخی افراد می­گوید فلان شخص اشعاری دارد که در آن چنین و چنان گفته است، به فضای شعری توجه نداشته و الا آن شخص را قدح نمی­کرد؟

**پاسخ**: خیر؛ این بستگی به آن دارد که شعر مورد نظر در چه فضایی بوده است. شاعرها هم فضاهایشان فرق دارد. مثلاً شعرهای مرحوم سید حمیری که از شاعران زمان اهل بیت علیهم السلام است و شعرهای ولایی مهمی دارد، شروعش با تغزّل است، شعر معروفی دارد که می­گوید:

«لأم عمرو باللوی مربع طامسة اعلامه بلقع»

أم عمرو با معشوقش ...

خلاصه این که فضا با فضا فرق دارد لذا شعر معلّقة معروف إمرؤ القیس، پیدا است که مقصودش از برخی تعبیرات بیان واقعیت است و به یک معنا، ابتذال خود را در آن شعر مطرح می­کند. در برخی تعبیرات پیدا است که از معشوقۀ خیالی سخن نمی­گوید.

شنیدم آقای خامنه­ای که به شعر و شاعری علاقۀ بسیار داشتند، و جزو کارشناسان شعر هستند، در آن سخنرانی دو ساعته­ای که در یادنامۀ حافظ در زمان ریاست جمهوری­شان داشتند \_که شاید بهترین سخنرانی یادنامۀ حافظ باشد\_ ایشان یک موقعی به مرحوم امیری فیروزکوهی می­گویند که دلم می­خواهد رهی معیّری را ببینم؛ رهی معیّری در شعر بسیار قوی بوده است. مرحوم امیری از شعرای قوی و خوش­ایمان بوده و شعرهایی در مدح پیغمبر صلوات الله علیه و آله دارد و دارای اشعار ولایی بسیار محکم است. ایشان به مناسب مبعث نبی اکرم صلوات الله علیه و آله شعر زیبایی سروده است:

«آنک آواز نبی از در بطحا شنوید ذکر حق را ز در افتادن بت­ها شنوید»

مرحوم امیری به آقای خامنه­ای می­گوید رهی، دم­خور شما نیست و در فضای دیگری سیر می­کند؛ بعد گفته بوده رهی معیّری شعر معروفی گفته است که از این قرار است:

«ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی من اشک تو را مانم، تو چشم مرا مانی»

شعر زیبایی سروده است اما مقصودش از شاهد افلاکی، معشوقۀ الهی نبوده بلکه مقصودش مهمان­دار هواپیما بوده است.

خلاصه اینکه فضا­های شعری نیز با هم فرق می­کنند و گاهی می­توان مطلب شاعر را مطابق مراد جدی وی دانست.

اما به طور کلی فضای شاعری نیاز به یک سری امور دیگری دارد تا بتواند نمایان­گر مراد جدّی شاعر باشد؛ شعر در واقع آمیزه­ای از جدّ و هزل یا جدّ و غیرجدّ است و چگونگی تشخیص جدّ از غیر جدّ از هنرهایی است که محقق با استفاده از آن می­تواند از مقاصد جدّی شاعر که بیانگر زندگی واقعی او بوده، پرده بردارد.

مقصود اینکه، یک سری از نکات، همچون فضای تقیه، یا فضای شاعرانه و مانند آن ظاهر حال متکلم را تعیین می­کنند پس مقصود از ظاهر حال همین امور هستند؛ اما اینگونه نیست که خود ظاهر حال، دالّ باشد، بلکه دالّ، مراد تفهیمی است که به مناط اماریت و کاشفیت از ارادۀ جدی پرده بر می­دارد.

همچنین باید دانست، نحوۀ دلالت ظهور حال نیز \_خصوصاً طبق مسلک شهید صدر\_ با نحوۀ دلالت ظهور الفاظ بر مرادات فرق دارد که بعداً آن را توضیح می­دهیم.

## مروری بر کتاب نظریۀ تفسیر متن، نوشتۀ آقای احمد واعظی

در کتاب نظریۀ تفسیر متنِ آقای واعظی، به مطلبی برخورد کردم که قصد دارم آن را مطرح کنم. یک سری از بحث­های مربوط به زبان­شناسی و اصطلاحاتی که در این کتاب به کار رفته، در حیطۀ دانش ما نیست اما تطبیقات آن مطالب بر مباحث اصولی که توسط ایشان، مطرح شده، را مدّ نظر قرار داده و در صحت و سقمش صحبت می­کنیم.

ایشان فرمایش مرحوم شهید صدر را مطرح می­کنند مبنی بر این که ما یک دلالت تصوری الفاظ داریم، یک دلالت تصدیقی اولی داریم، و یک دلالت تصدیقی ثانوی داریم.

ایشان در صفحۀ120 از کتاب نامبرده در بحث دلالت تصدیقی کلام، چنین می­فرماید:

2- دلالت تصدیقی کلام، که بر محور استعمال و کاربری آگاهانه و قصدی کلام به منظور افادۀ مقصود شکل می­گیرد لزوماً وابسته به قصد و اراۀ متکلم است و صرف مدلول­های وضعی کلمات را نمی­توان کاشف آن دانست. معنای مقصود یا مراد مؤلف و متکلم که ما در بحث­های پیشین آن را جنبه و ساحت سوم معنا قرار دادیم، چیزی است که در رتبۀ سابق بر استعمال الفاظ در ذهنیت مستعمل ذی­شعور شکل می­گیرد و چینش الفاظ و کلمات متن و گفتار را در کنار به­کارگیری دیگر قرائن و دال­های غیر لفظی برای افادۀ آن معنا و مقصود، در پی­ می­آورد. مدلول تصدیقی ثانی و جدی متن و گفتار با عنایت به مدلول­های الفاظ متن و گفتار به ضمیمۀ همۀ قرائن و شؤون دلالی دیگر و غیر زبانی کشف می­شود. این مدلول تصدیقی در واقع همان چیزی است که فیلسوفان زبان با نام «معنای پراگماتیک» در کنار «معنای سمانتیک» از آن یاد می­کنند واقعیت این است که گرچه متکلم و مؤلف در بیان معنای مقصود خویش بیش از همۀ عوامل بر الفاظ متن و گفتار به عنوان عاملی اصلی انتقال پیام، تکیه می­کند، ولی این حق برای مؤلف و متکلم، وجود دارد که در انتقال قصد و نیت خویش به مخاطب از همۀ دلالت­های غیر زبانی نیز سود جوید. دامنۀ این دلالت­های غیر لفظی، از مضامین و قرائن عقلیه گرفته تا شرائط حاکم بر گفتار و نوشتار، از جمله حالت چهرۀ متکلم تا لحن و تأکید لفظی او، گسترده است.

3- برای روشن شدن این نکته که معنای مقصود که بر محور نیت مؤلف و گوینده رقم می­خورد امری متمایز و متفاوت با صرف معنای لفظی واژگان عبارت و جمله است، و تشخیص معنای مقصود و مراد جدی صاحب سخن به اموری بیرون از صرف دلالت لفظی و سمانتیکال کلمات متن وابسته است برای مثال زمانی که با جمله­ای ساده نظیر «من امروز از مادر مراقبت می­کنم» مواجه می­شویم آنچه کلمات این جمله افاده می­کنند (معنای سمانتیکال یا همان معنای لفظی) کاملاً روشن و واضح است؛ حال آنکه مراد جدی و مقصود صاحب سخن می­تواند مشتمل بر مضامینی باشد که هرگز صرف معنای لفظی کلمات، تمام آن را حکایت نمی­کنند.

ایشان در ادامه وارد توضیح این مطلب می­شود که گاهی متکلم تأکیدش بر واژۀ «من» است یعنی من از مادر مراقبت می­کنم و غیر من کسی از مادر مراقبت نمی­کند. گاهی تأکیدش بر واژۀ «امروز» است یعنی من امروز این کار را می­کنم نه روزهای دیگر. گاهی تأکیدش بر واژۀ «مادر» است یعنی من از کسی غیر از مادر مراقبت نمی­کنم. و گاهی تأکیدش بر واژۀ «مراقبت» است یعنی کأن کار من مراقبت است و کارهایی که دیگران می­کند مراقبت نیست.

در ادامه می­فرماید:

ملاحظه می­شود که همۀ وجوه چهارگانه مشتمل بر مضامین متمایز و در عین حال زائد بر معنای لفظی آن واژگان است که تشخیص اثباتی آن­ها و اینکه کدام­یک مقصود و منویّ گوینده است تابع قرائنی است که دالّ بر آن­ هستند. همان­طور که در کلام یاد شده، لحن گفتار و تأکید لفظی بر یکی از واژه­ها، قرینۀ مساعدی برای تشخیص معنای مقصود و تعیین یکی از احتمالات چهارگانه در اختیار می­نهد.

### بررسی فرمایش آقای احمد واعظی

به نظر می­رسد بحث ایشان با آنچه ما از معنای جدّی می­فهمیم فاصلۀ زیادی دارد. تمام اموری همچون لحن کلام و تأکیدات کلامی، خود قسمتی از لفظی محسوب می­شوند و هویت­بخش لفظ هستند. خود ایشان در ادامه مطلبی از مرحوم آ شیخ محمد حسین اصفهانی در مورد تقدیم ما حقّه التأخیر نقل می­کنند مبنی بر این که نفس هیأت تقدیم ما حقه التأخیر دال بر حصر است؛ در بحث ما نیز تأکیدات کلامی هیأت جمله را تغییر می­دهند و تقدیم ما حقه التأخیر نیز عیناً از همین قبیل است. تمام این­ها از مقولۀ دلالت­ لفظی هستند اما دال لفظی برای قرار گرفتن در یک هیأت خاص به یک سری امور غیر لفظی هم نیاز دارد که هویت­بخش همان الفاظ است.

در کلاس راهنما به این مطلب اشاره کردیم که کوتاه یا بلند بودن صدای متکلم خودش می­تواند یک دلالت­گر محسوب شود. یک وقت به آرامی می­گویم بیا ولی یک وقت با صدای بلند می­گویم بیا؛ نفس فریاد زدن یک مفهوم جدیدی را به مخاطب القاء می­کند و این نیز از مقولۀ دلالت­های لفظی به شمار می­رود.

**سؤال**: یعنی خود لفظ را دالّ می­کند؟

**پاسخ**: یعنی به لفظ هویّت می­دهد.

لفظ بلند غیر از لفظ کوتاه است. مثلاً کش­دار بیان کردن لفظ یا عادی بیان کردن آن، می­تواند معنای جدیدی را به مخاطب منتقل کند.

سابقاً بین یک قمی و تهرانی بحثی در گرفته بوده. در زمان­های قدیم قمی­ها سالی یک بار در ایام عید پلو می­خوردند اما تهرانی­ها هفته­ای یک بار پلو می­خوردند. آن قمی به تهرانی می­گفته شما تهرانی­ها امروز پلو می­خورد تــــــــــا یک هفته بعد؛ اما ما قمی­ها این عید پلو، اون عید پلو، این عید پلو، اون عید پلو.

در این مثال پشت سرهم و سریع ادا کردن کلمات یا کش­دار بیان کردن آن­ها یک نوع دالّ لفظی محسوب می­شود که حتی مراد تفهیمی غیر استعمالی هم نیستند بلکه مراد تفهیمی استعمالی­اند. یعنی لفظ بلند یا لفظ کوتاه که هر یک هویت خودش را دارد، در معنای مورد نظر استعمال شده و قالب برای آن قرار گرفته است.

 مرادات تفهیمی غیر استعمالی اینگونه نیستند؛ مراد تفهیمی غیر استعمالی، مدالیلی هستند که در عرض یا در طول مراد استعمالی قرار دارند ولفظ قالب برای آن­ها قرار داده نشده است.

همچنین چنین اموری غیر از مرادات جدی هستند. مراد جدّیی که در این مباحث برای ما مهم است، به معنای آن­چیزی است که در مقابل مراد تفهیمی باشد و الا اگر مراد تفهیمی باشد نفس قصد تفهیم آن توسط متکلم، از قبیل دلالت­ و ظهور محسوب شده و مشمول اصل عقلائی «جدّی بودن متکلم در آنچه با ظاهر کلامش القاء نموده» خواهد بود. لذا نکتۀ آن با نکتۀ دلالت جدّی متفاوت است. به عبارت دیگر ظهور کلام در مراد تفهیمی، دالّ بر مراد تفهیمی است اما مراد جدّی از سنخ ظهور کلام نیست بلکه اگر هم باشد به تعبیر مرحوم شهید صدر از سنخ ظهور حال است که در توضیح آن گفتیم خودش دال نیست بلکه فضائی است که در آن فضا، دلالت شکل می­گیرد.

لذا این امور باید از هم تفکیک شوند.

# تبعیت دلالت از اراده

در اینجا بحث مهمی مطرح است که هم در کلمات مرحوم شهید صدر و هم در کلمات سائر آقایان دنبال شده است.

آیا دلالت تابع اراده است یا تابع اراده نیست؟

مرحوم شهید صدر می­فرمایند این بحث، جنبه­های مختلفی دارد که باید از هم تفکیک شود.[[2]](#footnote-2)

یکی از جنبه­های بحث، آن است که آیا دلالت وضعی، از مقولۀ دلالات تصوریه است یا تصدیقیه؟

جنبۀ دیگر بحث، آن است که آیا دلالت تابع اراده و متوقف بر اراده است یا نه؟ به عبارت دیگر مقصود از توقف آن است که اگر ما بخواهیم دلالت را کشف کنیم آیا باید در رتبۀ سابق، ارادۀ متکلم را کشف کنیم تا بعد بتوانیم دلالت را کشف کنیم یا اینگونه نیست؟

جنبۀ سوم بحث، آن است که آیا مدلول وضعی مقید به اراده است یا نه؟

در این جلسه بحث را عنوان نموده و در جلسات آینده آن را تشریح می­کنیم.

مرحوم شهید صدر این بحث را عمدتاً بر اساس مسلک قرن اکیدی که برگزیده­اند دنبال نموده­اند و در لابلای برخی از بحث­هایشان تنها اشاره­ای کوتاه و گذرا به سائر مبانی \_خصوصاً مسلک تعهّد\_ داشته­اند.

ما در بحث وضع، مسلک قرن اکید را نپذیرفتیم که در جلسۀ آینده دوباره به توضیح برخی جهات بحث پرداخته و آن را تکمیل می­کنیم.

1. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 155 [↑](#footnote-ref-1)
2. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 104 [↑](#footnote-ref-2)